

## تأملی بر مناسبت فرهنگ، زبان و آموزش زبان

عبدالحمید رضوی<sup>1</sup>

تاریخ دریافت: 91/4/17 تاریخ پذیرش: 92/8/20

### چکیده

رابطه فرهنگ با زبان از دیر باز مورد بحث بوده و مطالب موافق و مخالف زیادی درباره آن نوشته شده است. درباره تعریف فرهنگ، نظریات متعدد و گاه متناقضی وجود دارد. اکتسابی بودن، راه و رسم زندگی جامعه بودن و برخی به عنوان عاداتی که یک انسان به عنوان عضو جامعه اخذ می‌کند، تأکید دارند. از سوی دیگر زبان به عنوان یک پدیده اجتماعی باعث رشد شاخه‌ای از زبان‌شناسی به نام «جامعه‌شناسی زبان» شده است. در این دیدگاه، یادگیری یک زبان جدید به فراگیری دستور زبان، واژگان و نظام آوایی آن زبان محدود نمی‌شود؛ بلکه، یادگیری زبان جدید به «تلاش برای مشارکت اجتماعی در فرهنگ جدید» تبدیل شده است. یعنی، راهبردهای اجتماعی در زبان‌آموزی اهمیت دارند. زبان یک فرایند شناختی و اجتماعی است و ما از طریق هم‌کنشی با دیگران و تلاش ذهنی آگاهانه آن را فرا می‌گیریم. در این مقاله بیش‌تر به نوعی دیگر از زبان می‌پردازیم که به یادگیری، آموزش و فرهنگ سروکار دارد. زبان به عنوان جزء ضروری و سازنده فرایندهای آموزشی در کلاس درس و جامعه شناخته می‌شود و از عمده‌ترین ابزارهای تهیه و تنظیم محتوا در همه موضوعات درسی است. به عبارت دیگر می‌خواهیم بدانیم آموزش و یادگیری زبان چگونه با مسئله فرهنگ مرتبط است و مناسبت این دو چیست؟ می‌توان نتیجه گرفت که مطالعه فرهنگ با مطالعه زبان، قابل مقایسه است چرا که زبانی را که زبان‌آموزان می‌خواهند بیاموزند ممکن است به دلیل علاقه به فرهنگ آن زبان باشد. اما این باور که شناخت به وسیله زبان گفتار و یا نوشتار از شخصی به شخص دیگر منتقل می‌شود، زبان را به پدیده‌ای منفعل و غیرقابل انعطاف تبدیل می‌کند. در حالی که امروزه مفاهیم شناخت و زبان از حالت منفعل خود خارج شده و به مفاهیمی قابل تغییر و تحول تبدیل شده است. در این صورت است که روند آموزش و یادگیری زبان طبیعی‌تر به نظر می‌رسد؛ و این به

1. استادیار پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش تهران [Abdolhamid.razavi@gmail.com](mailto:Abdolhamid.razavi@gmail.com)

معنای تغییر از فرایندی ساختارگرایانه به مفهومی کنشی می‌باشد که در آموزش زبان دوم رواج بیشتری یافته است.  
واژه‌های کلیدی: فرهنگ، زبان، آموزش زبان

#### مقدمه

فرهنگ در واقع بخشی در هم تنیده‌ای از کنش‌های متقابل زبان و اندیشه است. الگوهای فرهنگی شناخت و رسومات گاهی اوقات به صراحت در زبان بیان شده‌اند. به نظر نوستراد زبان وابسته به فرهنگ است و بدون توجه به روابط اجتماعی یک جامعه زمانی که با زبان صورت می‌پذیرد و نیز بدون توجه به فرهنگ جامعه که زبان بخشی از آن است، درک مفاهیم زبان امکان‌پذیر نیست. برای مثال، انگلیسی‌زبانی است که برای دادوستد، تبلیغات و ارتباطات بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما به رغم چنین استفاده‌های مؤثرتری از این زبان، اکثر دانش‌آموزانی که از نظام آموزشی ایران فارغ‌التحصیل می‌شوند، در استفاده از زبان انگلیسی برای برقراری ارتباط، توانایی محسوسی ندارند (صفر نواده و علی عسگری، 1388: 147).

#### مسئله پژوهش

امروزه زبان به عنوان یک پدیده اجتماعی باعث رشد شاخه‌ای از زبان‌شناسی به نام «جامعه‌شناسی زبان» شده است و در این حالت، یادگیری زبان جدید به «تلاش برای مشارکت اجتماعی در فرهنگ جدید» تبدیل شده است. در این مقاله به نوعی از زبان می‌پردازیم که به یادگیری و آموزش سروکار دارد و به آن زبان‌شناسی آموزش می‌گوییم. و به طور کلی می‌خواهیم بدانیم آموزش و یادگیری زبان دوم چگونه با مسئله فرهنگ مرتبط است و مناسبت این دو چیست؟

#### چارچوب نظری

چارچوب نظری این مطالعه مبتنی بر روان‌شناسی بین فرهنگی است. منظور از فرهنگ در روان‌شناسی بین فرهنگی شیوه زندگی و جهان‌بینی مشترک در انسان‌هایی است که در یک جامعه، یک گروه، یا یک قوم زندگی می‌کنند. هیچ جامعه‌ای، کوچک یا بزرگ، بدون فرهنگ نیست و هر جامعه‌ای دارای شیوه خاص زندگی و جهان‌بینی خود است که از

خلال باورها، سنن و آداب، شیوه‌های فرزندپروری، ساختار خانواده، تجربیات رایج فرهنگی... مشخص می‌شوند. روان‌شناسی بین فرهنگی همسو با مردم‌شناسی فرهنگی به بررسی رفتارها و فرآیندهای روانی افراد متعلق به فرهنگ‌های گوناگون می‌پردازد که در آن فرهنگ‌ها رواج دارند. بری<sup>1</sup>، پورتینگا<sup>2</sup> و دازن<sup>3</sup> روان‌شناسی بین فرهنگی را بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌ها در کنش‌های روانی افراد، فرهنگ‌ها و قوم‌های گوناگون و بررسی ارتباط میان متغیرهای روان‌شناختی، اجتماعی- فرهنگی، محیط زیستی، زیستی و همچنین تغییراتی که در این متغیرها رخ می‌دهند؛ می‌پردازد، تعریف کرده‌اند (بری، پورتینگا، دازن 1992). به نظر آنان اولین و روشن‌ترین هدف روان‌شناسی بین فرهنگی آزمون نظریه‌های عمومی روان‌شناسی با هدف تعمیم‌پذیر کردن است. جامعه‌شناسانی همچون کلاکهورن<sup>4</sup> و مورای<sup>5</sup> نیز می‌گویند: «هر انسانی به لحاظ‌هایی: الف. شبیه انسان‌های دیگر است؛ ب. شبیه برخی از انسان‌های دیگر است و ج. شبیه هیچ کس دیگر نیست» (نقل از پیتراسمیت<sup>6</sup>، مایکل هاریس بوند<sup>7</sup>، 1993: 35) مؤلف معتقد است هنگامی که بین دو نفر ارتباط زبانی برقرار می‌شود و ما آن را مطالعه می‌کنیم، در حال بررسی چگونگی ارتباط بین دو فرهنگ هستیم که در قالب گفتگو (در اینجا بخوانیم تدریس) مشاهده می‌شود و این به معنی ارتباطی بین فرهنگی است که در شکل تدریس خودنمایی کرده است که به خودی خود نیازمند مطالعه‌ای مبتنی بر روان‌شناسی با رویکردی بین‌فرهنگی است.

### روش شناسی پژوهش

این مقاله حاصل یک مطالعه کیفی است که در آن از روش بردی<sup>8</sup> استفاده شده است (آقازاده، 1386) روش بردی از چهار مرحله توصیف<sup>9</sup>، تفسیر<sup>10</sup>، هم‌جواری<sup>11</sup> و مقایسه<sup>1</sup>

1. Berry
2. Pourtingas
3. Dasen
4. Kluckhohn
5. Murray
6. Smith
7. Bond
8. Beredy.G.F
9. Description
10. interpretation
11. juxtaposition

تشکیل شده است. در توصیف، پدیده‌های تحقیق براساس شواهد و اطلاعات، یادداشت‌برداری و با تدارک یافته‌های کافی برای بررسی و نقادی در مرحله بعد آماده می‌شود. در تفسیر، اطلاعات توصیف شده در مرحله قبل، واری و تحلیل می‌شود. در مرحله هم‌جواری، اطلاعاتی که در دو مرحله قبل آماده شده برای ایجاد چارچوبی برای مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌ها، طبقه‌بندی و کنار هم قرار داده می‌شود. در مرحله مقایسه، مسئله تحقیق با توجه به جزئیات در زمینه شباهت‌ها و تفاوت‌ها و دادن پاسخ به سؤال‌های تحقیق بررسی و مقایسه می‌شود (آقازاده، 1379).

### فرهنگ

درباره تعریف فرهنگ<sup>2</sup> نظریات متعدد و گاه متناقضی وجود دارد. برخی با تأکید بر اکتسابی بودن فرهنگ آن را چنین تعریف کرده‌اند: «مجموعه الگوها یا هنجارهای رفتاری است که از طریق یادگیری از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد.» (صلیبی، 1382). در سال‌های اخیر، فرهنگ بیش از پیش در کانون توجه قرار گرفته و بسیاری از مباحث جاری جامعه صبغه فرهنگی گرفته است. اغلب، از صفت فرهنگ برای توضیح مجموعه عوامل ناشناخته استفاده می‌شود و این کاربرد اصطلاح فرهنگ بر ابهام معنایی این اصطلاح می‌افزاید (گرانپایه، 1375: 77). گاهی نیز فرهنگ را به «راه و رسم زندگی جامعه» تعریف کرده‌اند (نوسلی، 1386: 107). ماتیو آرنولد<sup>3</sup> از متفکران اهل ادب انگلیس به جنبه آرمانی فرهنگ و شکل‌گیری آن از مجموعه ارزش‌ها توجه دارد از دیدگاه وی فرهنگ، عبارت است از: «جستجوی کمال مطلق، به یاری قرار گرفتن بهترین اندیشه‌ها و گفته‌ها در باب مطالبی که بیش‌ترین ارتباط را با ما دارد» (جانسون، 1378: 12). آرنولد مفهوم فرهنگ را به عنوان اصلی که بر همه فعالیت‌های جامعه نظارت دارد معرفی می‌کند. بومن<sup>4</sup> نیز تعریفی شبیه به تعریف آرنولد ارائه می‌کند. (جانسون، 1378: 13). با این وجود بسیاری از جامعه‌شناسان بر تعریف تایلر<sup>5</sup> به عنوان جامع‌ترین تعریف تأکید می‌ورزند. وی می‌گوید:

1. comparison  
2. culture  
3. Matthew Arnold  
4. Bauman  
5. Edward Tylor

«فرهنگ عبارت است از مجموعه پیچیده‌ای از علوم، دانش‌ها، هنرها، افکار و اعتقادات، قوانین و مقررات، آداب و رسوم، سنت‌ها و به طور خلاصه همهٔ آموخته‌ها و عاداتی که یک انسان به عنوان عضو جامعه اخذ می‌کند» (محسنی، 1383: 85).

توصیف و تشریح فرهنگ کاری دشوار است؛ زیرا این فرهنگ است که ما را تمام عیار توصیف و تشریح می‌کند، چنان‌که ژاک دریدا گفته است؛ «فرهنگ، نامی است که ما به چیزهایی غیر قابل دریافت می‌دهیم، که با کسانی که در اعماق آن به نظاره می‌پردازند معارضه می‌کند» (رحیمی، 1385: 68). ریچاردز<sup>1</sup> (1992) در تعریف، فرهنگ به کل مجموعه باورها، منش‌ها، آداب، رفتار و عادات اجتماعی اعضای جامعه خاصی اشاره می‌نماید (ریچاردز و همکاران، 1992: 94) از نظر بودریار<sup>2</sup> فرهنگ به مجموعه غریبی از نشانه‌ها، مراجع و خاطرات دوران مدرسه و پیام‌های متفکرانه که معروف به فرهنگ توده است تبدیل شده و از این جهت همان‌طور که در ریاضیات از کمترین مخرج مشترک صحبت می‌کنیم، با این عبارت از تنزل فرهنگی سخن می‌گوییم (بودریا، 1998: 361).

با چشم پوشی از مباحث زیادی که در این مقام وجود دارد و با انتخاب دیدگاه حداکثری، می‌توان فرهنگ را به «کلیت هم تافته باورها، ارزش‌ها، آرمان‌ها، دانش‌ها، هنرها، فنون، آداب و فعالیت‌های اجتماعی به عنوان بخش ذهنی فرهنگ؛ و تمدن به عنوان بخش عینی آن» تعریف کرد. (حبیبی، 1378: 5). بنابراین تعریف، مهم‌ترین ارکان واژه فرهنگ موارد ذیل می‌باشد:

الف. تعریف حداکثری از فرهنگ: در این تعریف علاوه بر داخل دانستن تمدن در فرهنگ، به بخش ذهنی فرهنگ نیز نگاه حداکثری شده و آن را در بالاترین حد از تعامل با عوامل دیگر فرض کرده‌ایم؛

ب. نگاه سیستمی به فرهنگ: در این تعریف فرهنگ، کلیت هم تافته‌ای است که اجزای آن با یکدیگر ارتباط سیستمی دارند. بنابراین اگر فرهنگ را یک سیستم بدانیم؛ مهندسی فرهنگ، مهندسی سیستم فرهنگ است. یعنی برای مهندسی فرهنگی لازم است اجزای فرهنگ را در جای خودشان قرار دهیم و تعامل آن‌ها را به خوبی با هم برقرار کنیم.

1. Richards, J. et al.  
2. Baudrillard, Jean

به دنبال تشکیل کنفرانس جهانی فرهنگ و توسعه در سال 1982 و هم‌چنان اعلام دههٔ جهانی توسعه و فرهنگ از جانب سازمان ملل متحد، مفهوم و تعریف فرهنگ تغییر یافت. طبق تعریف این کنفرانس فرهنگ عبارت است از "مجموعه کاملی از ویژگی‌های روحی، مادی، فکری و عاطفی است که مشخصهٔ یک جامعه یا گروه اجتماعی می‌باشد و نه تنها شامل هنرها بلکه شامل اشکال زندگی، حقوق اساسی انسانی، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و اعتقادات نیز می‌شود" (کاردان، 1386: 64).

با توجه به تعاریفی که از فرهنگ ارائه شد می‌توان به اهمیت آن در حیات فردی و نظام اجتماعی پی برد. مجموعه دانش‌ها، نگرش‌ها، عادات، رسوم و... که شکل‌دهندهٔ فرهنگ یک جامعه می‌باشند از سویی موجب انسجام اجتماعی و یکپارچگی ملی و حتی وحدت نوع بشر می‌باشد و به همین دلیل وایت، کارکرد فرهنگ را ایمن و با دوام ساختن زندگی نوع بشر می‌داند. (وایت، 1379: 24) و از سوی دیگر همین عوامل نقش مهمی در شکل‌گیری شخصیت فردی دارد. از این رو گفته می‌شود: جامعه، فرهنگ و شخصیت، آن‌چنان با یکدیگر پیوستگی دارد که به نظر می‌رسد پژوهندگان به هنگامی که سعی می‌کنند آن‌ها را از یکدیگر جدا کنند، دچار اشتباه شوند. (محسنی، 1383: 88). از آنچه گذشت روشن می‌شود که چرا انسان را موجودی فرهنگی، بلکه تنها موجود فرهنگی تعریف کرده‌اند (وایت، 1379: 21) و نیز در مطالعات جدید سعی می‌شود انسان را از این بُعد یعنی بُعد فرهنگی مورد مطالعه قرار دهند و به‌طور اساسی شاخه‌ای در علوم به نام انسان‌شناسی فرهنگی شکل گرفته است (پین، 1382: 99-95).

از سوی دیگر می‌توان فرهنگ را به انواع مختلف تقسیم بندی نمود که از جمله آن‌ها فرهنگ عمومی است. «فرهنگ عمومی عبارت است از مجموعهٔ منسجم و نظام یافته‌ای از اهداف، ارزش‌ها، عقاید، باورها، رسوم و هنجارهای مردم متعلق به یک جامعه بزرگ، قوم یا ملت» (فردرو، 1380: 170).

## زبان

زبان به عنوان یک پدیدهٔ اجتماعی همیشه مطرح بوده و این، باعث رشد شاخه‌ای از زبان‌شناسی به نام «جامعه‌شناسی زبان» شده است. جامعه‌شناسی زبان بر این باور است که

انسان در یک جهان اجتماعی<sup>1</sup> زاده می‌شود و یادگیری از راه همیاری با دیگر آدمیان صورت می‌گیرد (دوناتو<sup>2</sup>، 2000: 47). در این دیدگاه، یادگیری یک زبان جدید، به فراگیری دستور زبان، واژگان و نظام آوایی آن زبان محدود نمی‌شود؛ بلکه، یادگیری زبان جدید به «تلاش برای مشارکت اجتماعی در فرهنگ جدید» تبدیل می‌شود (پاولنکو و لانتولف<sup>3</sup>، 2000: 155) یعنی، راهبردهای اجتماعی در زبان‌آموزی اهمیت دارند. زبان یک فرایند شناختی و اجتماعی است و ما از طریق هم‌کنشی با دیگران و تلاش ذهنی آگاهانه آن را فرا می‌گیریم. در بررسی گونه‌های مختلف زبان فارسی به عنوان یکی از عناصر اصلی فرهنگ به سه گونه زبان عمومی و روزمره، زبان ادبی و زبان معیار بر می‌خوریم؛ در واقع زبان معیار همان زبان علم یا زبان آموزش است. صادقی (1375) معتقد است که گونه علمی زبان مخصوص بیان موضوع‌های علمی به معنی عام است و دارای خصوصیتی از قبیل صراحت الفاظ در دلالت بر معانی، عدم کاربرد کلمات عاطفی، استفاده از تعبیرات و اصطلاحات دقیق و اغلب کلیشه‌ای، صریح و بی‌پرده است؛ به طوری که هرگونه انحراف از رعایت هنجارهای یاد شده در نوشته‌های علمی، عدول از زبان معیار تلقی می‌شود. (صادقی، 1375: 29-40). حق‌شناس (1372) بر این باور است که از ویژگی‌های ممتاز زبان علم، فارغ بودن از موقعیت‌ها، آزاد بودن از اشخاص و سوابق آن‌ها و دور بودن از حذف و افتادگی است. وی در مقایسه زبان علم با زبان ادبیات، معتقد است این زبان غیر نمادین، ارتباطی، اطلاعاتی، سر راست، روشن و عاری از ابهام، آرایه و پیرایه‌های ادبی است. (حق‌شناس، 1372: 6-13). اما ما در این نوشتار بیش‌تر به نوعی دیگر از زبان می‌پردازیم که با یادگیری و آموزش سروکار دارد و به آن زبان‌شناسی آموزش می‌گوییم. جانسون و جانسون<sup>4</sup> (1993) معتقدند که این علم یکی از زیر شاخه‌های زبان‌شناسی جدید است و به رابطه بین زبان و آموزش می‌پردازد. از دیدگاه او زبان به عنوان جزء ضروری و سازنده فرایندهای آموزشی در کلاس درس و جامعه شناخته می‌شود و از عمده‌ترین ابزارهای تهیه و تنظیم محتوا در همه موضوعات درسی است. از این طریق، فراگیران بخش مهمی از مفاهیم، ارزش‌ها و حتی مهارت‌هایی را که برای آن‌ها انتخاب و سازمان‌دهی شده است، به‌صورت درونی درک

1. Social World

2. Donato, R.

3. Pavlenko, A. &amp; J. Lantolf.

4. Johnson, K. &amp; Johnson, H

می‌کنند؛ بنابراین، در تدوین متن آموزشی باید از واژگان و بافت زبانی<sup>1</sup> مناسب و قابل فهم برای برقراری ارتباط با مخاطب استفاده شود تا پیام متن قابل دریافت باشد. در غیر این صورت، ارتباط میان منبع پیام (کتاب یا معلم) و گیرنده پیام (یادگیرنده) مختل می‌شود و اهداف مورد نظر در برنامه‌ریزی درسی تحقق نمی‌یابد. به همین ترتیب شیروان در این مورد معتقد است "عوامل عمده اجتماعی که در سطح کلام تأثیر دارند شامل نقش‌های گروه‌ها و طبقات، نقش گروه‌های نهادها و سازمان‌های اجتماعی از جمله نقش آموزش و تعلیم و تربیت، در زبان می‌باشند" (شیروان، 1378: 174). پس باید بگوییم برای نظام تعلیم و تربیت جالب است که چگونگی ارتباط این دو حوزه جامعه‌شناختی (زبان‌شناسی و تربیتی) را بهتر بشناسد. اینکه متون درسی و یا فرایند تدریس و یادگیری و به طور خلاصه یک برنامه آموزشی برای آموزش و یادگیری یک زبان چگونه با مسئله فرهنگ مرتبط است و مناسبت<sup>2</sup> این دو چیست؟ شاید این گفته مبصر و سعیدی توکلی (1390) بهتر موضوع این مقاله را روشن کند که می‌گویند: «اگر انتقال پیام از یک زبان به زبان دیگر و برقراری ارتباط با گویش‌وران یک زبان خارجی با استفاده از روش ترجمه لغت به لغت جملات و رعایت قواعد دستوری زبان خارجی امکان‌پذیر بود، آنگاه فراگیرندگان می‌توانستند با استفاده از کتاب دستور زبان و لغت نامه‌های دوزبانه، زبان خارجی مورد نظر را به راحتی فرا گیرند و دیگر به برگزاری دوره‌های آموزشی متنوع و تألیف منابع گوناگون و وسایل کمک آموزشی و غیره نیازی نبود. (مبصر و سعیدی توکلی، 1390: 12).

### مناسبت زبان و فرهنگ

/سترن (191:1991) معتقد است: «زبان و فرهنگ در موارد بسیاری با هم مرتبط هستند؛ چه در آموزش زبان و چه در علوم اجتماعی». به نظر چستین (1988) مطالعه فرهنگ با مطالعه زبان، قابل مقایسه است. زبانی را که زبان‌آموزان می‌خواهند بیاموزند ممکن است به دلیل علاقه به فرهنگ آن زبان باشد در واقع آن‌ها می‌خواهند بدانند سخنگویان به آن زبان چگونه زندگی می‌کنند.

1. linguistic context  
2. relevance



کاربرد واژه‌هایی همچون رکورد فرهنگی، ناتوانی فرهنگی، کثرت‌گرایی (پلورالیسم) فرهنگی در زبان‌شناسی و مباحث آموزش زبان موید این نکته‌اند که فرآیندهای یادگیری زبان چه به عنوان زبان اول و چه زبان دوم، با فرهنگ تأثیر متقابل دارد. گاهی اوقات گفته می‌شود که تدریس زبان خارجی، تشویق‌کننده کثرت‌گرایی فرهنگی است. کثرت‌گرایی فرهنگی به موقعیتی اشاره می‌کند که در آن فرد یا گروه بیش از یک دسته باورها، ارزش‌ها و منش‌های فرهنگی دارد و برنامه آموزشی که با هدف توسعه کثرت‌گرایی فرهنگی پیش می‌رود به آموزش چند فرهنگی موسوم است که نشان از تأثیر زبان بر فرهنگ دارد. ساموئل هانتینگتون، نظریه‌پرداز معروف آمریکایی، معتقد است که یکی از عناصر اصلی فرهنگ، زبان است. مطالعه جامعه و فرهنگ که در حوزه جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی قرار دارد، تأثیر آشکاری در برنامه درسی زبان دارد که هدفش، ارتباط تدریس با محیط اجتماعی-فرهنگی است (استرن، 20:1991) مطالعه جنبه‌های مختلف فرهنگ، نیاز به فهم جنبه‌های کلامی آن فرهنگ دارد و نمی‌توان جامعه‌ای را به طور کامل بررسی کرد، بدون آنکه زبان را در آن جامعه مورد توجه قرار داد چرا که زبان پدیده‌ای قائم به فرد نیست، بلکه نظامی است که آن را جامعه و زندگی اجتماعی به انسان تحمیل کرده است و نقطه اتصال و ارتباط زبان و فرهنگ از همین ناشی می‌شود. به عبارت روشن‌تر زبان محصول زندگی اجتماعی و بخشی از فرهنگ مربوط به آن جامعه را تشکیل می‌دهد. تغییراتی که کشورهای چین (1993)، ژاپن (1996) و بنگلادش (2004) در برنامه‌های آموزشی زبان انگلیسی خود با هدف "توانایی برقراری ارتباط" دادند نشان‌دهنده اهمیت است که این کشورها به یکی از مهم‌ترین اهداف آموزش زبان دوم که همانا "ارتباط" است، می‌دهند (بیرمی پور و همکاران، 1387:74).

از طرف دیگر، نفوذ فرهنگ در زبان را به گونه‌های مختلف می‌توان دید. در تلاش برای فرهنگ‌سازی در آمریکا، برخی از صاحب‌منصبان این کشور اعلام نمودند که مهاجران، باید زبان انگلیسی را جانشین زبان مادری خود کنند. تأثیر فرهنگ را در ساختار زبانی سخنگویان زبان نیز می‌توان دید. مقید نبودن آمریکاییان به آداب، رسوم و رفتارهای رسمی کلیشه‌ای را در کلام آن‌ها از جمله انتخاب واژه‌های ساده و کلی، تبعیت از ساختارهای کلی در مورد برخی افعال می‌توان دید که حاکی از تأثیر فرهنگ بر زبان است.

از این روست که گفته می شود رابطه فرهنگ و زبان، متقابل است و هر دو بر یکدیگر مؤثرند.

شاید یکی از سؤالاتی که تا حدودی برای آن پاسخی تقریباً قابل قبول یافته‌اند چندگانگی ابعاد فرهنگ است. حیاتی (1380) به نقل از آداسکو<sup>1</sup>، بریتن<sup>2</sup> و فاسی<sup>3</sup> به ابعاد مختلف فرهنگ که چه بسا در تدریس زبان دخیل باشند، پرداخته است. او می‌نویسد «یکی از این ابعاد، مفهوم هنری فرهنگ است و براساس آن، زبان ممکن است برای مثال، به ادبیات، فیلم و موسیقی کشوری خاص وابسته باشد. بُعد دیگر، مفهوم جامعه‌شناختی فرهنگ است که مطابق آن، زبان با آداب و نهادهای خاصی پیوند دارد. بُعد سوم، مفهوم معنایی فرهنگ است که مطابق آن، در واقع، زبان مظهر نظام فکری یک فرهنگ است. این بُعد به آن واژگان زبانی خاص مربوط می‌شود که تعیین‌کننده برداشت‌ها و فرایندهای فکری یک فرهنگ است» (حیاتی، 1380: 12).

شاهدی دیگر بر این که فرهنگ و زبان را نمی‌توان جدا از یکدیگر دانست موضوع یادگیری است. بدون آشنایی با فرهنگی که زبان در آن کاربرد دارد، یادگیری واجد موفقیت نیست. هومبولت<sup>4</sup> معتقد است که افراد در سایه زبان مادری خود می‌اندیشند. زبان زاییده روح اقوام است و نمی‌توان اندیشه و به عبارتی یک جامعه را از زبان آنان جدا کرد (استولز<sup>5</sup>، 1998: 27). تاج‌الدین (1389) به نقل از پنی‌کوک<sup>6</sup> (1989)، سولیوان<sup>7</sup> (1996)، ریچاردز<sup>8</sup> (1990) و هالییدی<sup>9</sup> (1994) معتقد است بنا بر ملاحظات فرهنگی و اجتماعی روش آموزش و یادگیری مناسب در یک نقطه از جهان ممکن است در نقاط دیگر جهان سودمند نباشد و علاوه بر آن تفاوت در یادگیری به‌طور عمده ناشی از نقش معلم و زبان‌آموز است نه روش تدریس (تاج‌الدین، 1389: 71). بدین ترتیب در فرایند تدریس آنچه که بیش از دیگر عوامل مداخله‌کننده خودنمایی دارد زبان و فرهنگ و ارتباط این دو

---

1. Adaskou  
2. Britten  
3. Fahsi  
4. Humboldt  
5. Stolze, R  
6. Pennycook,  
7. Sullivan,  
8. Richards,  
9. Holliday,

با هم است که یادگیری را متأثر از خود می‌سازند و این چیزی است که معلم لازم است به آن توجه بیشتری نماید. چرا که به عقیده بعضی، آرزوها و احساسات که به خودی خود دارای بار فرهنگی هستند در زبان‌آموزی مداخله دارند. همان‌گونه که قاسم پور مقدم به نقل از ساپیر<sup>1</sup> (1921) در تعریف زبان چنین می‌گوید «زبان یک روش غیر فطری و انسانی است که با استفاده از علایم تولید شده ارادی باعث ارتباط ایده‌ها، احساسات و آرزوها یا خواسته‌ها می‌شود. او زبان را بخشی از فرهنگ و پیکره سنتی و عادات اجتماعی می‌داند و تنوع نامحدود زبان‌ها را با مسایل فرهنگی، همچون مذاهب و اعتقادات و آداب و رسوم و هنرها در نزد ملل گوناگون مقایسه می‌کند» (قاسم پور مقدم و همکاران، 1387: 2).

همین تحولات در برداشت جدید از ارتباط این دو مقوله می‌باشد که حتی نظریه پردازان آموزش زبان دوم را به رویکردی متفاوت رهنمون ساخته است تا جایی که به عقیده فولکمن<sup>2</sup> «نظریه پردازان آموزش زبان‌های خارجی در اواخر قرن بیستم به نا کارآمدی شیوه‌های متکی بر دستور زبان پی بردند و روی شرایط و چگونگی ارتباط زبان آموز با زبان مقصد و چگونگی ایجاد موقعیت‌های واقعی متمرکز شدند» (فولکمن، 2002: 147) و این خود موجب بروز نظریات جدیدی در زمینه آموزش و یادگیری زبان دوم شده است. احمدی دارانی (1381) معتقد است تا کنون بیش از 40 نظریه در حوزه فراگیری زبان دوم پیشنهاد شده است (احمدی دارانی، 1381: 6). این تعداد نظریه‌های پیشنهاد شده را می‌توان بر حسب عوامل ذاتی و محیطی به سه گروه محیط‌نگری<sup>3</sup>، فطرت‌نگری<sup>4</sup> و تعاملی<sup>5</sup> تقسیم کرد. براساس فرضیه فرهنگ‌پذیری شوومن<sup>6</sup> که مبتنی بر نظریه محیط‌نگری است فراگیری زبان دوم، یک جنبه از فرهنگ‌پذیری است و میان درجه فرهنگ‌پذیری و فراگیری زبان دوم یک رابطه مستقیم وجود دارد. به عبارت دیگر، فرهنگ‌پذیری و به تبع آن فراگیری زبان دوم به وسیله «فاصله اجتماعی و روانی»<sup>7</sup> میان زبان‌آموزان و زبان هدف تعیین می‌شود

1. Sapir, Edward
2. Volkman, L.
3. environmentalist
4. nativization
5. interactionist
6. Schumann
7. Social and psychological distance

شاید به همین علت باشد که در بیشتر کشورهای جهان، آموزش زبان‌های خارجی بخشی از آموزش عمومی را تشکیل می‌دهد. در پاره‌ای از کشورها این آموزش از دوره ابتدایی شروع می‌شود، مانند آمریکا که از سال 1992 آموزش یک زبان خارجی را از دوره کودکی اجباری کرده است (مور<sup>1</sup>، 1996: 606-596). در ایران نیز سال‌هاست که زبان خارجی در برنامه‌های دوره راهنمایی و دبیرستان لحاظ شده است. اما پرسش اصلی این است که آیا می‌توان یک زبان خارجی را جدای از ابعاد فرهنگی زبان هدف، آموزش داد؟ شواهد نشان می‌دهد که پاسخ منفی است، روشن است که تأکید بر فرهنگ همواره در همه کشورها یکسان نیست چرا که امروزه آموزش زبان را فقط به دستور زبان و واژگان نمی‌توان محدود نمود. به نظر بسیاری از انسان‌شناسان و زبان‌شناسان همانند هال<sup>2</sup> (1976)، سایپر<sup>3</sup> (1929) و ورف<sup>4</sup> (1950) زبان عبارت است از محاوره و محاوره برای برای ارتباط و بیان نیازهای ابتدایی بشر است، همانند بیان احساسات، عواطف، نیازها و مانند آن که خود امری است فردی و لذا از فرد تا فرد یا جامعه دیگر متغیر است. به این دلیل است که در سال‌های اخیر بُعد فرهنگی زبان در برنامه‌های آموزش زبان دوم به شکلی تنظیم می‌شود تا جنبه‌های کاربردی بیشتری داشته باشد. در مرور تاریخی این اقدامات به کوشش‌های ناستراند<sup>5</sup> (1974) که تفاوت‌های فرهنگی را مورد تأکید قرار می‌داد و نیز تجدید نظری که لافایت و شولتز<sup>6</sup> (1975)، آلن<sup>7</sup> (1985) و سیلی<sup>8</sup> (1974) در (1974) در مدل ناستراند ایجاد کردند، بر می‌خوریم. کتابی و طالبی نژاد (1388) در مطالعه خود چنین نتیجه می‌گیرند که پس از تغییراتی که به وجود آمد، بالاخره مدل تجدید نظر شده لافایت در سال 1988 ماندگار شد و اکنون مورد استفاده بسیاری از برنامه‌ریزان آموزش زبان دوم قرار دارد. آن‌ها براساس مدل لافایت چنین می‌نویسند:

فراگیر زبان دوم در صورتی می‌تواند قابلیت لازم را داشته باشد که دارای توانایی‌های زیر باشد:

1. Moore
2. Hall, E.T.
3. Sapir
4. Whorf
5. Nostrand
6. Lafayette and Schults
7. Allen
8. Seelye

الف. در یک موقعیت اجتماعی به طور مناسب عکس‌العمل نشان دهد؛

ب. رفتار فرهنگی مناسب در یک جامعه خاص را بشناسد و ترویج کند؛

ج. الگوی فرهنگی را تشخیص دهد؛

د. الگوها را تشریح نماید؛

هـ. بتواند به نحوی کاربرد الگوهای فرهنگی را در موقعیت‌های خاص پیش‌بینی نماید.

(کتابی و طالبی نژاد، 1388: 43).

موید دیگر بر مقبولیت مدل تجدید نظر شده لافایت را می‌توان نظریهٔ توانش ارتباطی<sup>1</sup> هایمز<sup>2</sup> دانست. براساس این نظریه تسلط کامل بر یک زبان خارجی فراتر از یادگیری کامل قواعد دستوری است. از آن‌جا که یک زبان خارجی فراتر از یادگیری کامل قواعد دستوری است، یادگیرنده باید بداند یک زبان چگونه توسط سخن‌گویان آن استفاده می‌شود (هایمز، 1972: 277) و (دوستی زاده، 1387: 69). به دنبال همین تحولات بود که کنیل<sup>3</sup> کنیل<sup>3</sup> و سوین<sup>4</sup> در نظریهٔ چهار بعدی خود با تجزیه و تحلیل ابعاد مختلف توانش ارتباطی، ارتباطی، نقش واقعیات اجتماعی و فرهنگ مقصد را در آموزش زبان‌های خارجی مورد تأکید قرار می‌دهد (کنیل و سوین، 1980: 1-47). به همین ترتیب نظریه‌پردازانی همانند ولفگانگ گهرینگ<sup>5</sup> و کلاوز اشتیراشتورفر<sup>6</sup> کسب مهارت‌های بین فرهنگی<sup>7</sup> را برای پایداری پایداری مهارت زبانی پیشنهاد می‌کنند. بر این اساس می‌توان گفت آموزش یک زبان خارجی از نقطهٔ برخورد دو فرهنگ آغاز و به مهارت فرهنگی برای تسلط بر زبان مقصد، ختم می‌شود. به نظر حقانی حتی با شیوه‌های آموزشی انتقالی باید از طریق ارتباط عناصر فرهنگی با هم آموزش زبان را پایه‌ریزی کرد (حقانی، 1384: 87-98). به عبارت ساده‌تر یک زبان‌آموز در کنار آموختن زبان دربارهٔ فرهنگ مقصد نیز به نتایجی می‌رسد که بعضی اوقات در راستا و یا غیر هم راستا با فرهنگ خودی قرار دارد. در این میان او به فاصله‌ای که بین فرهنگ زبان مقصد و فرهنگ خودی وجود دارد پی می‌برد و در نتیجه او ناچار

1. Communicative Competence  
2. Hymes Dell  
3. Canale.M  
4. Swain.M  
5. Wolfgan Gehring  
6. Klaus Stierstorfer  
7. Intercultural Competence

است به مهارت‌هایی مجهز شود که بتواند تضادهایی را که ناشی از این تفاوت‌هاست، کاهش دهد. این مهارت‌ها را در اصطلاح، مهارت‌های بین‌فرهنگی می‌گوییم. آشنایی با زبان خارجی و فرهنگ جامعه دو رکن اساسی مهارت بین‌فرهنگی هستند. به نظر فولکمن مهارت بین‌فرهنگی شامل آشنایی با زبان، ادبیات، تاریخ رفتارهای اجتماعی، ساختار سیاسی، قوانین حقوقی، ادیان و مذاهب، اقلیت‌ها، جغرافیا و تقسیم‌بندی کشوری می‌گردد (فولکمن، 2002 : 15-12).

در هر صورت شواهد بسیاری بر این مدعا وجود دارد که چگونگی ارتباط بین فرهنگ‌ها به میزان قابل توجهی به زبان بستگی دارد. مولادزی<sup>1</sup> (2005) با تأکید بر اهمیت تفاوت‌های فرهنگی و به ویژه تأثیر زبان و تولید معنا در ارتباطات میان فرهنگی افق تازه‌ای را در بازشناسی مسئله در ارتباطات بین‌فرهنگی آشکار می‌کند (مولادزی، 2005 : 758). ماسگورت<sup>2</sup> 2006 نیز با مطالعه فرآیند آموزش زبان اسپانیایی در اسپانیا به دانشجویان انگلیسی به این نکته اشاره می‌کند که آگاهی این دانشجویان از زمینه فرهنگی کارآموزان اسپانیایی، فرآیند یادگیری زبان دوم را آسان‌تر می‌کند (ماسگورت، 2006) همین‌طور بیمر و وارنر<sup>3</sup> (2006) به نقش زبان در برقراری ارتباط مؤثر در تجارب بین فرهنگی اشاره می‌کنند (بیمر و وارنر، 2006 : 89). شمشادی (1380) به نقل از چیانگ<sup>4</sup> و دانکل می‌نویسد «هنگامی که زمینه‌های فرهنگی گوینده و شنونده متفاوت باشد ممکن است شنونده طرحواره<sup>5</sup> نامناسبی را به کار ببرد و در نتیجه انتقال پیام صورت نگیرد و به همین ترتیب، فراگیر زبان دوم به علت ناآشنایی با موضوعات یا عناصر فرهنگی موجود در متن قادر به درک و فراخواندن اطلاعات نباشد» (شمشادی، 1380 : 106).

البته نباید از نظر دور داشت که اگر زبان و فرهنگ رابطه متقابل دارند و به عنوان دو پدیده اجتماعی تلقی می‌شوند، در هنگام بررسی، به زمینه‌های اجتماعی نیز باید توجه نمود. لبا<sup>6</sup> به عنوان جامعه‌شناس زبان، معتقد است که مطالعه زبان باید در بافت اجتماعی آن انجام پذیرد و به واسطه ویژگی‌های اجتماعی زبان، نمی‌توان بدون در نظر

1. Muladzi, Phalandwa Abraham  
2. Margaret, A.  
3. Beamer, L. & Varner, I.  
4. chain, C & Dunkel, p  
5. schema  
6. Lebov

گرفتن متغیرهای گوناگون از قبیل جنسیت، سن، سطح سواد و تحصیلات، منطقه جغرافیایی، جامعه گفتاری<sup>1</sup> (یک زبانه یا دوزبانه) که می‌خواهد زبان انگلیسی را به دانش‌آموزان یاد بدهد، مورد بررسی قرار گیرد (پراید، 1987: 68). برای مثال، این پرسش که آیا برای یادگیری زبان دوم دوره خاصی وجود دارد که قبل و بعد آن انسان قادر به یادگیری زبان نیست، چالشی فرا روی محققان بوده است. کرول<sup>2</sup> (2008) به‌طور کامل موافق نظریه دوره خاص است و معتقد است قبل و بعد از این دوره، بعضی از توانایی‌های خاص زبانی رشد نمی‌کنند (کرول، 2008: 51) و یا براون<sup>3</sup> (2001) اگر چه معتقد است که قبل از بلوغ، مغز کودک از انعطاف پذیری برخوردار است و به همین دلیل می‌تواند زبان دوم را راحت‌تر بیاموزد اما یادآوری می‌کند که شروع زود هنگام یادگیری زبان دوم در یک محیط آموزشی همواره به معنای موفقیت آن نخواهد بود (براون، 2001: 42).

تأکید دیگری که پژوهش‌گران برای روشن شدن رابطه زبان و فرهنگ دارند، موضوع هنجارهای اجتماعی است. آقا گل زاده (1378) به نقل از فیگورا<sup>4</sup> معتقد است که هنجارهای اجتماعی و مواردی چون مسایل فرهنگی که از قبل وجود داشته و دانش‌آموز در آن رشد کرده‌اند باید در امر ارتباط حفظ شود. چرا که فرهنگ از نظر او عبارت است از نظم اجتماعی حاکم بر ارتباط و گفتگو. از دیدگاه او مسایلی چون، معنای جملات، ترتیب واژگان (فاعل، فعل، مفعول، ...) و ساخت جمله از قبل تعیین شده نیستند، بلکه بر پایه یک سلسله مسایل پیچیده مانند عوامل تجربی و روان‌شناسی حاکم بر گفتار استوار می‌باشند (آقا گل زاده، 1378: 20). در اینجا به مثالی از بابا زاده که استادیار زبان روسی دانشگاه است، اشاره می‌کنیم:

«اگر زبان‌آموزی بخواهد به روسی بگوید ساعت من جلو است، این کافی نیست که تنها کلمات ساعت، جلو و است را بداند. این عبارت به جمله ایتالیایی *Il mio orologio va avanti* نزدیک است و لیکن معادل روسی آن به صورت دیگری یعنی *Мои часы спешат* بیان می‌شود که ترجمه کلمه به کلمه آن می‌شود: ساعت من عجله دارد. تفاوت اجزای واژگانی این ترکیب، مرتبط با نگاه متفاوت به اشیاء، وقایع و غیره است. به تصور روس‌ها ساعت هم

1. Language Community  
2. Carroll, D. W.  
3. Brown, H. D.  
4. Figeroa, Esther

مانند اشخاص جاندار به دلایلی عجله می‌کند، اما به نظر ایرانیان این موضوع خیلی ساده‌تر به نظر می‌رسد و آن را به صورت ساعت من جلو است، بیان می‌کنند. آن‌ها این واقعیت را تأیید می‌کنند که الگوریتم داده شده ساعت به دلایل فنی به هم ریخته و از زمان حال پیشی گرفته است. در مورد ایتالیایی‌ها هم، چنین امری صدق می‌کند (بابا زاده، 1388: 26).

### با هم نگری

گفته شد زبان و فرهنگ مقوله‌های لاینفکی هستند و در جریان آموزش هر زبانی لاجرم و به طور طبیعی زبان‌آموزان با فرهنگ مربوط نیز آشنا شده و مؤلفه‌های مختلف آن را یاد می‌گیرند. در مورد رابطه زبان و فرهنگ، مردم‌شناسان کلاسیک بر این باورند که زبان و ساختار آن متأثر از محیط فرهنگی مربوط به خود می‌باشد. از نظر آن‌ها مغز انسان ساختاری انعطاف‌پذیر دارد، که قادر است هر نوع فرهنگی را بدون توجه به محدودیت‌های ژنتیکی و زیستی بپذیرد. اما امروزه مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان به حاکمیت مطلق فرهنگ بر زبان به عنوان تنها نظریه رایج در مورد ارتباط این دو مقوله معتقد نیستند. بلکه آنچه تأکید می‌شود این است که زبان ابزار برقراری ارتباط و فرهنگ تعیین‌کننده بنیاد این ارتباط می‌باشد. به نظر حاجی رستم‌لو (1385) فرهنگ نه تنها معین می‌کند که چه کسی با چه فرد دیگر ارتباط برقرار می‌کند، بلکه همان فرهنگ است که مشخص می‌کند آن‌ها درباره چه چیز باید صحبت کنند و در اصل چگونه این صحبت باید انجام گیرد. هم‌چنین همان فرهنگ، معین می‌کند که طرفین در چه شرایطی، چه محتوای زبانی را و در چه قالبی به کار ببرند (حاجی رستم‌لو، 1385 : 148).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که زبان تا حدود زیادی به مفاهیمی چون شناخت و فرهنگ ارتباط تنگاتنگ و متقابلی دارد. اما این باور که شناخت به وسیله زبان گفتار و یا نوشتار از شخصی به شخص دیگر منتقل می‌شود به دهه‌های هفتاد میلادی باز می‌گردد که البته زبان را به پدیده‌ای منفعل و غیر قابل انعطاف تبدیل می‌کند، در حالی که امروزه مفاهیم شناخت و زبان از حالت منفعل خود خارج شده و به مفاهیمی قابل تغییر و تحول تبدیل شده است. در این صورت است که روند آموزش و یادگیری زبان دوم طبیعی‌تر به



نظر می‌رسد و این به معنای تغییر از فرایندی ساختارگرایانه به مفهومی کنشی است که در آموزش زبان دوم رواج بیشتری یافته است.

در هر صورت آموزش زبان و به ویژه زبان دوم و فرهنگ دو مقوله تفکیک‌ناپذیرند و رابطه عمیقی با یکدیگر دارند. آموزش زبان دوم با توجه به فرهنگی که در جامعه نهادینه شده است اجرا می‌شود. هر تغییری در روش آموزش باید با فرهنگ جامعه سازگار باشد. اگر فقط سیستم آموزشی تغییر یابد و از معلمان بخواهیم آن را اجرا کنند ممکن است معلمان در ظاهر خود را با موضوع سازگار کنند اما در روش تدریس آن‌ها تغییر زیادی روی نمی‌دهد و آن‌ها بهبود محسوسی در یادگیری دانش آموز نمی‌بینند. اگر چه ممکن است معلمان زبان، فکر کنند که در حال تغییرند ولی سیستم آموزشی همواره مثل سابق کار می‌کند و ماهیت آموزشی ثابت می‌ماند. وقتی این اتفاق می‌افتد هدف‌های پیش‌بینی شده در یادگیری زبان تحقق نمی‌یابد غافل از این که رابطه اجتناب‌ناپذیر آموزش زبان و فرهنگ نادیده گرفته شده است.

به همین دلیل است که در آموزش زبان دوم خواسته و یا ناخواسته فرهنگ مربوط به آن زبان نیز آموزش داده شود، چرا که مطالب مورد استفاده برای آموزش یک زبان به طور طبیعی آکنده از مفاهیم، ارزش‌ها و مفروضات مربوط به آن زبان می‌باشند که در عمل، تدریس زبان بدون وجود این‌ها فاقد کارایی است.

پس اگر هدف نهایی آموزش زبان دوم ایجاد ارتباط با خارجیان از طریق مطالعه آثار ادبی آن‌ها، سخن گفتن و مکاتبه با آن‌ها و از این قبیل است، برای رسیدن به این هدف، مطالب درسی و روش‌های یادگیری زبان آموزان باید فقط حاوی الگوهای فرهنگی همان زبان دوم باشد.

## فهرست منابع

- آقا گل زاده، فردوس (1378). نقش جامعه‌شناسی زبان و راهبردهای آن در تدریس زبان، *مجله رشد آموزش زبان*، شماره 56، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- آقازاده، احمد (1386). *آموزش و پرورش تطبیقی*، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، تهران.
- احمدی دارانی، پرویز (1381). نظریه‌های فراگیری زبان دوم، *مجله رشد آموزش زبان*، شماره 65، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- بابا زاده، جمیله (1388). زبان، فرهنگ، اصطلاحات و ارتباط آن‌ها با آموزش زبان‌های خارجی، *پژوهش زبان‌های خارجی*، شماره 55، دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران: تهران.
- بیرمی پور، علی و جواد لیاقت دار، و مصطفی شریف (1387). بررسی میزان کارآمدی فرایندهای یاددهی - یادگیری و ارزشیابی برنامه درسی زبان انگلیسی مقطع متوسطه شهر شیراز، *اندیشه‌های نوین تربیتی*، دوره 4، شماره 4، زمستان، تهران: دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه الزهراء.
- پراید، ج. ب (1373). *جامعه‌شناسی یادگیری و تدریس زبان*، ترجمه سید علی اکبر میر حسنی، تهران: امیرکبیر.
- پین، مایکل (1382). *فرهنگ اندیشه انتقادی*، ترجمه پیام یزدان جو، تهران: نشر مرکز.
- تاج‌الدین، ضیاء (1389). تحلیل تاریخی و روش شناختی آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبان‌ها، *فصلنامه زبان و ادب فارسی* (متن پژوهی ادبی)، شماره 45، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- توسلی، غلامعباس (1386). *جستارهایی در جامعه‌شناسی معاصر*، تهران: شرکت حکایت قلم نوین.
- جانسون، لزلی (1378). *منتقدان فرهنگ*، ترجمه ضیاء موحد، تهران: طرح نو.
- حاجی رستم‌لو، قدرت اله (1385). ردپای تهاجم فرهنگی در کتاب‌های آموزش زبان انگلیسی، *فصلنامه مصباح*، آذر و دی، شماره 66، تهران.
- حبیبی، محمد (1378). *خصائص مدیران فرهنگی*، تهران: انتشارات تبیان.
- حقانی، نادر (1384). شیوه انتقالی در بستر آموزش الکترونیکی، *مجله پژوهش زبان‌های خارجی*، شماره 24، تهران.
- حق‌شناس، علی محمد (1372). درجست و جوی زبان علم، زیر نظر علی کافی، *مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دوستی زاده، محمدرضا (1387). اهمیت انتقال فرهنگ در کسب مهارت‌های زبانی، *پژوهش‌های*

- زبان‌های خارجی، شماره 4، تهران.
- راتناواتی، محد اسرف (1380). ملازمه‌های فرهنگی آموزش زبان انگلیسی در قالب زبان دوم یا زبان خارجی، ترجمه عبدالرزاق حیاتی، رشد آموزش زبان، شماره 63، *سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی*، تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- رحیمی، حسین (1385). نقش فرهنگ در توسعه پایدار، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره 167-168.
- شمشادی، آریتا (1380). یادگیری زبان دوم و نظریه طرحواره‌های ذهنی، *دانشور رفتار*، سال نهم، شماره 36، تهران: دانشگاه شاهد.
- شیروان، ژینوس (1378). ماهیت و حدود علم زبان‌شناسی اجتماعی، *مجله نامه فلسفه*، شماره 6، تهران.
- صادقی، علی اشرف (1375). زبان معیار زیر نظر نصراله‌پور جوادی، *درباره زبان فارسی*، تهران: مرکز دانشگاهی.
- صفر نوده، خدیجه و علی عسگری، مجید (1388). مطالعه تطبیقی برنامه درسی آموزش زبان انگلیسی در ایران و ژاپن با تأکید بر مهارت‌های زبان آموزی در کتاب‌های درسی دوره راهنمایی، *مجله مطالعات برنامه درسی*، شماره 12، تهران: انجمن مطالعات برنامه درسی ایران.
- صلیبی، ژاسنت (1382) *فرهنگ توصیفی روان‌شناسی اجتماعی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فردرو، محسن و دیگران (1380). *جامعه و فرهنگ* (مجموعه مقالات). چاپ اول، تهران: آرون.
- قاسم پور مقدم، حسین و بهمن زندی و مریم بخشش (1387). بررسی مقایسه‌ای برنامه درسی آموزش زبان ملی ایران و آمریکا در دوره ابتدایی، *فصلنامه مطالعات برنامه درسی*، سال دوم، شماره 8، تهران: انجمن مطالعات برنامه درسی ایران.
- کاردان؛ عباس (1386). فرهنگ ملی و محلی در عصر جهانی شدن، *ماهنامه مهندسی فرهنگی*، شماره 10 و 11، تیر و مرداد، تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- کتابی، سعید و محمد رضا طالبی نژاد (1388). الگوهای فرهنگی-اجتماعی ارائه شده در کتاب‌های آموزش زبان انگلیسی دبیرستان‌های ایران از منظر میزان ایجاد انگیزش روحیه تحقیق و تتبع، *مجله آموزش مهارت‌های زبان دانشگاه شیراز* (مجله علوم اجتماعی و انسانی سابق)، دوره اول، شماره اول، پیاپی 58/4، شیراز.
- گرانپایه، بهروز (1375). فرهنگ و جامعه، *فصل نامه فرهنگ عمومی*، شماره 7، تهران.
- مبصر، نیلوفر و آیدا سعیدی توکلی (1390). مهارت بین فرهنگی در کتاب‌های درسی آموزش زبان آلمانی دوره راهنمایی تحصیلی ایران، رشد آموزش زبان خارجی، دوره بیست و پنجم، شماره 3، *سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی*، تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- محسنی، منوچهر (1383). *مقدمات جامعه‌شناسی*، ویرایش سوم، چاپ بیستم، تهران: نشر

دوران.

- وایت، لسلی الف (1379). *تکامل فرهنگ*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: دشتستان.
- Allen, W. (1985) Toward cultural proficiency. in A. C. Omaggio (ed. ). Proficiency, curriculum, articulation: The ties that bind (pp. 137-166). Middlebury, VT: Northeast Conference.
- Baudrillard, Jean, (1998) ,The consumer society: myth and structure, London: Sage.
- Beamer, L. & Varner, I. (2006) Intercultural Communication in the Global Workplace, Boston: McGraw-Hill/Irwin.
- Berry, J. W.; Poortinga, Y. H; Segall, M. and Dasen, P. (1992) : "Cross-cultural psychology: Research and Application, Cambridge University Press, N-Y.
- Brown, H. D. (2001). Teaching by Principles: An Interactive Approach to Language Pedagogy. Longman.
- Canale, Michael, & Swain, Merrill. (1980). "Theoretical Bases of Communicative Approaches to Second Language Teaching and Testing". Applied Linguistics, 1, 1-47.
- Carroll, D. W. (2008). Psychology of Language. US: Thomson Wadsworth.
- Donato, R. (2000). Sociocultural contributions to understanding the foreign and second language classroom. In Lantolf, James P. (Ed. ), Sociocultural Theory in Second Language Learning. Oxford: Oxford University Press. 27-50.
- Hall, E. T. (1976). Beyond culture. Garden City, New York: Anchor Press.
- Hymes, Dell (1972). On Communicative competence. In J. Pride & J. Holmes (eds), Sociolinguistics. Harmondsworth. Pinguin, 269-293.
- Johnson, K. & Johnson, H. (1993). Encyclopedic Dictionary of Applied Linguistics. Blackwell.
- Lafayette and Schultz, R. (1975). Evaluating culture learning. in R. C. Lafayette (ed. ). The cultural revolution in foreign languages: A guide for building the modern curriculum (104-118) , Lincolnwood, IL: National Textbook Company.
- Masgoret, A. (2006) "Examining the Role of Language Attitudes and Motivation on the Sociocultural Adjustment and the Job Performance of Sojourners in Spain", in International Journal of Intercultural Relations, Vol. 30(3) : 311-33.
- Moore, Z. (1996). Teaching and testing culture: Old questions, new dimensions. International journal of educational research, 3 (7) , 595-606.
- Mulaudzi, P. (2005) "Intercultural Communication: Problem or Solution within the New South African Context", paper presented at Humanities Conference, 2005, University of Cambridge, UK, [http://h05.cgpublisher.com/proposals/758/index\\_html](http://h05.cgpublisher.com/proposals/758/index_html).
- Nostrand, H. (1966). Describing and teaching the socio-cultural context of a foreign language and literature. in A. Valdman (ed. ). Trends in language teaching (1-25). New York: McGraw-Hill.
- Pavlenko, A. & J. Lantolf. (2000). Second language learning as participation and the (re)construction of selves. In Lantolf, James P. (Ed. ), Sociocultural Theory in Second Language Learning. Oxford: Oxford University Press. 155-178.
- Richards, J. et al. (1992). Language Teaching and Applied Linguistics (Second

- Edition). Longman: London.
- Seelye, H. N. (1994). Teaching culture: Strategies for intercultural communication. (3) Rd ed. . Lincolnwood, IL: National Textbook Company.
  - Smith, P. B and Bond, M. H (1993) " Social Psychology Across Cultures": Analysis and Perspectives. Harvester Wheatsheaf. N. Y. London.

